



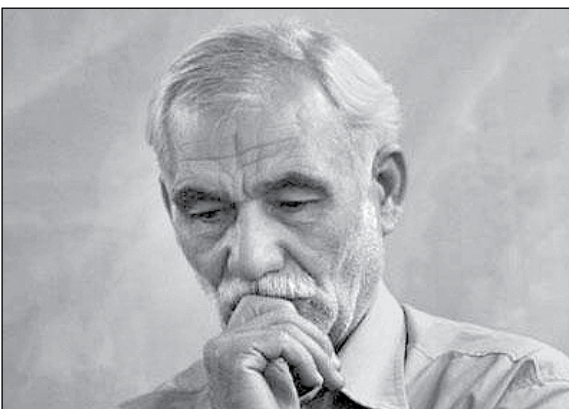
شهید احمد زاری (شاعر) / امیر حسین فردی (نویسنده) / ابوالفضل عالی (گرافیکست) / رسول رشید کاظم نژاد (عکاس) / صغری زاده (نویسنده) / حمید سبزواری (شاعر) / مهرداد اوستا (شاعر) / نصر الله مردانی (شاعر) / مسعود شجاعی شادابی (کارگزار نویس) / حبیب الله معلفی (شاعر) / علیرضا قزوه (شاعر) / محمدعلی گودینی (نویسنده) / علی محمد مودب (شاعر) / اکبر صحرایی (نویسنده) / محمدحسین سیار (شاعر) / سیمین دخت وحیدی (شاعر) / ملولیان (نویسنده و تصویرگر)

شعر



بیا که دیده‌ام از انتظار لبریزست

■ استاد عباس براتی‌پور



بیا که دیده‌ام از انتظار لبریزست
کویر سینه تفتیده‌ام عطش خیزست
شکوه رویش سکرآور بهارانی
که بی‌طراوت رویت بهار، پائیزست
به باغ عاطفه عطر نگاه تو جاریست
مشام جان ز شمیم تو عطرآمیزست
همیشه خاطر ما آشیان یاد تو باد
که در هوای تو پرواز، خاطرانگیزست
بخوان که نغمه تو معجز مسیحایی است
نوی گـرم تو شور آور و شکر بییزست
دلـم ز حلقه مویت رها نمی‌گردد
که گیسوان بلند بتان دلاویزست
ز کوجه سار دیار دلـم عبور نکرد
بغیر دوست که اینـ کوجه، کوی پرهیزست
بیا و بر دل آلوده‌ام نگاهی کن
که پیش عفو تو کوه گناه ناچیزست

واکنش ارشاد به یک نامه

دبندل درج نامه وارده یک خواننده روزنامه با عنوان «آقای وزیر چشم شما روشن»! در صفحه ادب و هنر روز بیستم دی، روابط عمومی دفتر هنرهای تجسمی، پاسخی را منتشر کرد. متن پاسخ و سپس توضیح کیهان را می‌خوانید.

بی‌تردید بیان‌نظر و نقد مخاطبان درباره نمایشگاه‌ها و برنامه‌های موزه هنرهای معاصر تهران در ذات اتفاق خوشایندنی است و موزه هنرهای معاصر تهران نیز از دیدگاهها و نظرات استقبال می‌کند.

نمایشگاه «در جست‌وجوی گمشده» شامل آثار فریده لاشایی؛ هنرمند نقاش و مترجم و مجموعه‌ای از آثار ایرانی و خارجی گنجینه موزه هنرهای معاصر تهران که در مطلب مذکور به آن اشاره شده، مروری بر زندگی و آثار این هنرمند در دوره‌های گوناگون و سیر تحول آثارش است تا تصویر و شناخت نسبتاً دقیق و جامعی از این هنرمند به مخاطبان و بازدیدکنندگان بدهد.

نمایش تعدادی دست نوشته و عکس‌های کوچک در وبترین، نمایش بخشی از فیلم «قصر» با رعایت ارزش‌های فرهنگی برای بیان تاثیر این فیلم بر جامعه و نگاه لاشایی به آن و ارائه کتاب‌هایی از این هنرمند در کنار خادگاه دیده می‌شود. لاشایی ضمن علاقه و عشق به طبیعت به جامعه و مردم و رخداد‌های اجتماعی توجه داشت، مسئولیت اجتماعی احساس می‌کرد و این حس مسئولیت را در آثار و نوشته‌های خود به تصویر می‌کشید.

نمایش آثار ایرانی و خارجی گنجینه‌موزه هنرهای معاصر تهران در کنار آثار لاشایی به منظور بیان جایگاه این هنرمند در هنر ایران و جهان معاصر است و الزاما تناسب و همخوانی آثار مورد نظر نیست بلکه قرار است تفاوت یا تشابه آثارش را با آثار هنرمندان شاخص هم دوره ایران و جهان



وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در کنار معاون هنری خود در حال بازدید از نمایشگاه آثار فریده لاشایی

این هنرمند نشان دهد.

نمایشگاه «در جست و جوی گمشده» سعی شده مرور زندگی و آثار لاشایی را به طور دقیق و البته با رعایت ارزش‌های فرهنگی و اسلامی جامعه نشان دهد و توجه به ارزش‌های فرهنگی و اسلامی در تمامی برنامه‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد.

توضیح کیهان:

۱- چنان که پیداست روابط عمومی دفتر هنرهای تجسمی در پاسخ خود تلاش کرده است که بیشتر به انگیزه‌های برپایی نمایشگاه فریده لاشایی بپردازد و از کنار ایرادات هنری و محتوایی، به سادگی بگذرد و البته به این نحو و با تغافل، ناخواسته بر واقعیت اتفاقات غیرارزشی در نمایشگاه صحنه می‌گذارد.

۲- بحث نگارنده نامه این بود که: «چرا باید آثار و تصاویر بدون حجاب خانم لاشایی در کنار پخش صدای خواننده زن مشهور مصری و نمایش فیلمی با بازی یک بازیگر ضدانقلاب معشوق اشرف پهلوی و...» در معرض تماشا گذاشته شود؟ متأسفانه در پاسخ نامه، نمایش فیلم متعلق به اردوگاه فیلم فارسی توجه شده است و از ایرادات وارده، سخنی به میان نیامده است.

۳- روابط عمومی نگفته است با وجود هنرمندان متعدد، کدام ویژگی‌های خانم لاشایی برجسته بوده که در سایه آن؛ ارشاد خود را موظف به تجلیل از هنرمندی می‌داند که در حلقه فعالان سیاسی چپ‌گرا ارزیابی می‌شود؟

۴- شاید بهتر بود که روابط عمومی ارشاد، در مقام پاسخ‌دهی برنی‌آمد

و در حد توجه‌گیر یک اشتباه فاحش فرهنگی، جلوه نکند!

وقتی خبر بیماری و بستری شدن شاعر بلندآوازه کشورمان «حمید سبزواری» منتشر شد، اهالی ادبیات، هر یک به گونه‌ای در مجامع عمومی و ادبی، نسبت به «استاد» ادای احترام کردند.

دو شاعر و پژوهشگر اقلیم ادبیات در دو یادداشت، به تکریم «پدر شعر انقلاب» پرداخته‌اند که ما هم می‌خوانیم.

اسطوره شعر انقلاب اسلامی

■ مصطفی مجدثی خراسانی
نقش شعر و سهم منحصر به فرد آن در شکل‌گیری میراث فرهنگی ما واقعیتی ملموس و بدیهی‌تر از آن است که نیازمند آوردن ادله و بحث و اثبات و به کرسی نشاندن باشد.

شعر اصلی‌ترین سازوکار معرفتی و هنری فرهنگ‌ساز و تنها رسانه انتقال‌دهنده فرهنگ در تاریخ معرفتی ایران است و امروزه اگر بخواهیم به جمع‌بندی از هویت تاریخی فرهنگی خویش بپردازیم و تصویری از این هویت به دست دهیم چه منبع در دست‌تر و موفق‌تری از شعر موجود است.

امروزه نیز با آنکه شعر به ظاهر رقباتی جدی پیدا کرده و بخش عمده‌ای از کارکرد رسانه‌ای شعر را هنرهای دیگری، خصوصاً هنرهای تصویری انجام می‌دهند اما اگر نگاهی تأویل‌گرا به حوزه فرهنگ داشته باشیم خواهیم دید که شعر کماکان از همان جایگاه و پایگاه تاریخی خویش بر خوردار است و پشت‌بان در فرهنگ‌سازی و انتقال آن است، امروز در چهارمین دهه از پیروزی انقلاب اسلامی به واقع در میان کدام یک از گونه‌های هنری صورت جامع و مانع می‌توان تصویری کامل‌تر و گویاتر از تصویری که شعر از انقلاب و آرمانهایش ارائه می‌دهد سراغ گرفت.

شعر انقلاب حاصل تلاش جمعی شاعران انقلاب در چند دهه اخیر است و در شکل‌گیری بنیان و بنای آن همه سهم‌اند و هر کدام به نسبت توانایی بخشی از این دست‌اورد عظیم را شکل داده‌اند، اما اگر بماند، رصد کنیم شعر انقلاب با تمام مولفه‌های ذهنی و زبانی‌ش در شعر کدام یک از شاعران انقلاب یکجا و به تنهایی قابل مشاهده است بی‌شک آن شاعر کسی نخواهد بود چرخ حمید سبزواری، شعر سبزواری ریشه در پیشینه‌ها و پشتوانه‌های فرهنگی و ادبی ما دارد، شعری است تلقیف یافته از حماسه و عرفان و عشق، معرفتی اجتماعی در شعر او موج می‌زند و در نهایت شعری مردمی است، از دیو گر در حوزه مضامین، تمامی ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی از عدالت‌خواهی و دفاع از مستضعفین گرفته تا مبارزه با استبداد و استکبار و ارج نهادن به فرهنگ شهادت و ایثار و امید به رهایی و ... در آن موج می‌زند. شعر سبزواری شعر عقیده و جهاد است و فریاد است واحد و اسلامی که خواستار وحدت است و اتحاد و مبارزه برای رسیدن دوباره اسلام به مجد و عظمت و رهایی قدس شریف ...

و این گونه است که استاد حمید سبزواری اکنون و در زمان حیات با برکت خویش تبدیل به یکی از اسطوره‌های انقلاب اسلامی شده‌اند.

همان گونه که شهید چمران اسطوره دفاع مقدس و شهید مرتضی آوینی اسطوره چهرای فرهنگی و سید آل قلم نام گرفت و شهید مطهری اسطوره اندیشه اسلام انقلابی و... بدون تردید استاد حمید سبزواری را حضور مستمر و موثر خویش از ابتدای قیام امام خمینی در سال ۱۳۴۲ و با خلق آثاری که به تمامی بر شالوده ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی شکل گرفته‌اند، از شعرهای شکوهمندی چون «جلودار» گرفته تا سرودهای ماندگاری که بسیاری از آنها شناسنامه انقلاب اسلامی هستند، سرودهایی چون «خمینی‌ای امام»، «خیزندای شهیدان»، «مریکا مرگ به نیرنگ تو»، «ای مجاهد» و صداها اثر دیگر، با افتخار می‌توان از این بزرگمرد به عنوان اسطوره شعر انقلاب اسلامی نام برد.

این چند سطر را با ابیاتی از مثنوی جوادان «جلودار» حسن ختام می‌بخشیم:

**«وقت است تا یار سفر بو باره پندیم
دل بر عبور از سد خار و خاره پندیم
گاه سفر آمد، نه هنگام درنگ است
چاووش می‌گوید که ما را وقت تنگ است
گاه سفر آمد، برادر! گام بردار
چشم از هوس، از خود، از آرام بردار
گاه سفر آمد برادر! دراز است
پروا مکن، بشتاب همت چاره‌ساز است
گاه سفر شد باره بر دامن برانیم
تا پوسه‌گاه وادی ایمن برانیم
وادی بر از غروب‌نایب و اینان است
موسی جلودار است و نیل اندر میان است
فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرد!
تخت و نگین از دست اهریمن بگیرد!
یختی و یختی آهنگ جان سامری کرد
ای یاوران! باید ولی را یابوری کرد**

ادای احترام به «پدر شعر انقلاب»

استاد سبزواری؛ ستاره ادبیات متعهد

و در خدمت بصیرت‌افزایی قرار داده است و این خیلی مهم است.»
در آیینه شعرهای استاد سبزواری می‌توان سیمای روشن شاعری حکیم، بصیر و دقیقه‌یاب را به تماشا نشست، شاعری که اهل مراقبه و محاسبه است و شعر را مرکبی برای رسیدن به سرمنزل راستی و رستگاری می‌داند. از همین رو به همان اندازه که برای «چگونه گفتن» ارزش قائل است، به «چه گفتن» نیز می‌اندیشد. چون به خوبی می‌داند که مغز و جوهر سخن «معنا»ست و شعر عاری از اندیشه و بی‌ریشه - هر چند در اوج زیبایی - قلبی پوچ و توخالی است.
شاید بتوان رمز ماندگاری استاد را پرداختن مومنانه و هنرمندانه به هویت ایرانی و اسلامی و ارتباط تنگاتنگ آثار او با آرمان‌ها و اندیشه‌های طایه‌داران انقلاب - به‌خصوص امام راحل و مقام معظم رهبری - دانست.
استاد سبزواری در یکی از سروده‌های خویش با عنوان «فرب خوشتن» که تاریخ ۱۳۴۷ را بر پیشانی خود دارد، با توجه به آثار برخی از شاعران پیش از انقلاب که چشم بر بسیاری از حقایق بسته و زبان به مدح صاحبان «زور و زور و زور» گشوده بودند، با طنزی گزنده می‌گوید:

**«بعد از این ما هم بی شهرت سخن خواهیم گفت
زاغ را طاووس و خس را نسترن خواهیم گفت
می چنان نو دولتان، هر سو به دعوی خاسته
هر عنان یگسسته را است‌شکن خواهیم گفت
غافل از رسم دلب لاف هنر خواهیم زد
مردم صاحب هنر را لاف‌زن خواهیم گفت»**

استاد در شمار شاعرانی است که دلپسته این آب و خاک شهیدپرو و است و در دوران دفاع مقدس نیز با آرزوی آزادی سرزمین، رباعی زیر را تقدیم حمله‌افروپربانی کرده بود که با بذل جان، خرمن‌شهر را از چنگال دیوفاختن جهانباز آزاد کرده بودند:

**«ای آه‌مدهای و سرفراز آه‌مدهایم
از دشت خط حمله‌سوار آه‌مدهایم
ای قله افتخار ما خرمنشهر
پیروز به دامن تو باز آه‌مدهایم»**

جان کلام آن که اگر امروز نام استاد سبزواری چون ستاره‌ای پرفرود در سپهر شعر انقلاب می‌درخشد، به پشتوانه دغدغه‌های زلال و مقدسی است که در سینه درآشایی این استاد فرزانه خانه کرده است. دغدغه اسلام و انقلاب و مردم و پاسداری از دست‌اوردهای نظام مقدس جمهوری اسلامی، استاد، طی سال‌ها - پیش از این قلم - راه خجسته شعر انقلاب را با خون دل، نقد جان و خوردن زخم زبان بر آموذگان هموار کرده و دریغ و درد که در تمام طول این سال‌ها از دوست و دشمن - به جرم آرمانخواهی و تعهداندیشی - خنجر بی‌مهری خورده است! و اما امروز بر ما که ادعای خویشی و هم‌کیشی با استاد را داریم، فرض است که به احترام انقلاب، امام و شهیدان، نام بلندش را پاس بداریم. نام بلند استادی را که پیر اهر است و درآگاه ادیب و شاعر عاشق و صافی که تمام زندگی خود را وقف هویت‌بخشی و هستی‌بخشی به ادبیات فاخر انقلاب کرده است. از ما دور باد که گاهی به کمان رستم دستان شدن در عرصه شعر، در پیله خودبینی اسیر شویم و بر قیله‌نمایی چنین بصیر، دایر - اینچنینی باد.

در پایان این نوشتار، با آرزوی سلامتی عاجل برای استاد سبزواری، به عنوان حسن ختام، شما را به مزمزه غزلی فاخر و زیبا از این استاد فرهیخته دعوت می‌کنم و دامن شعر را برمی‌چینم:

**«دختر عشق در طومار دانایی نمی‌گنجد
جنون قطره در بحر کیشیابی نمی‌گنجد
سرایای سروبایی است زندان لاجو را
که رندی جز به وصف بی‌سروپایی نمی‌گنجد
نیستند ز نیستان ناله‌ام از سینه می‌جوشد
نویا بدیلان در نغمه نایی نمی‌گنجد
گریبانگیر جانی شد بلای سربالایی
که تصویر قدش در ذهن زبانی نمی‌گنجد
هزاران زحمت غیر از حساب یاد خوروپری را
درین دفتر خیس حسن و گبرایی نمی‌گنجد
خطا بی خط و خالی بر تو ناز دگر دارد
صفا گوید قدش در وهم برنایی نمی‌گنجد
پیش از خودپرستان رزم و راز بت‌پرستی را
که در دیر و حرم این مایه رسوایی نمی‌گنجد
دماغ قلیقت‌جو شور عرفان بر نمی‌تابد
به چشم جناب این آفاق پیدایی نمی‌گنجد
حمیدای ایان در رتبه بالای رزم معاصر ما قرار نمی‌دهد.
که در جمعیت ما غیر تنهایی نمی‌گنجد»**

نگاهی به تازه‌ترین شماره نشریه اندیشه پویا

وقتی فروغی تطهیر می‌شود...

مسعود قدیمی

در فلسفه دکارت را نسبیتی موجدانه می‌دانست؟ در دست‌نوشته‌های خود تا می‌توانست چهره خود را همانند یک صلح نمایان ساخت؛ خود را انسانی مستقل و مخالف سیاست‌های امپریالیستی انگلیس قلمداد کرد؟ خب انتظار داشتید که در این یادداشت‌ها چه بنویسد؟ از نقشی خود در لژی بیداری سخن بگوید؟ از نطق خود در مدرسه دارالفنون بگوید که ایران را به آستینی بی حرکت تشبیه می‌کند که نیازمند دست انگلیس است تا حرکت کند. (چون کنید به نقل قول خان ملک ساسانی در مجلد اول کتاب فراموشخانه و فراماسویری در ایران نوشته اسماعیل رائین ص ۴۵۵) انتظار داشتند از پیشینه خود بگویند یا از تجارت اجدادش در بغداد؟ از شعر معروف ملک‌الشعرايی بهار که گفت:



**«شاهان کتم از خبث فروغی خبرت / خون می‌کند این جهود
ناکس جگرت
خبطه شهی و عزل تو را خواهد خواند / ز آن‌گونه که خواند
از برای پدرت»**
انتظار داشتید که در خاطراتش از روابطش با سر جاسوس انگلیس در ایران شاپور جی سخن بگوید؟
اشخاصی که در ماهنامه اندیشه پویا فروغی را یک لیبرال می‌دانند مشخصاً در به خصوص از این لادولتوژی نازند، آنها این‌گونه می‌پندارند که انقلاب مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی مانند انقلاب‌های لیبرالی - بورژوازی در کشور چون فرانسه است و گویا فروغی هم یک لیبرال انقلابی همچون ولتر!

این تلقی به کلی اشتباه است. زیرا در ایران طبقه بورژوازی شهری (آن‌گونه که در فرانسه پدید آمد و موجب انقلاب کبیر شد) وجود نداشت، انقلاب مشروطه در ایران تنها سبطره بوروکراسی بیمار وابسته به فروش نفت خام نبود؟

جالب است که در پرونده ویژه ماهنامه اندیشه پویا در خصوص محمدعلی فروغی هیچ اشاره به این بیداری نشده است در حالی که لژ بیداری از اصلی‌ترین لژهای ماسونی مرتبط با لژهای فرانسه همچون گراند اوربان و سپس لژهای انگلیس و آلمان بود لذا نقش این لژ در راهبرد اهداف استعمار غرب در ایران بسیار پر رنگ‌تر از لژهای بود که به تقلید از فراماسوئری جهان در ایران پدید آمد (مانند جامع آدمیت) چنانچه که قرارداد نگین ۱۹۱۹ نیز توسط یکی از اعضای همین لژ(وئوق‌الدوله) منعقد شد.

همین چند ماه پیش بود، که پخش گزارش‌سی از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مبنی بر ثبت ملی بستنی سنتی زعفرانی و مرصع شده با شربت البلبو و الوی برغان، نام دوستداران ثبت میراث ملموس را شاپرین کرد. روستایی برغان برای جامعه خوشنویسی ما غریبه نیست. خاستگاه خوان میرخان موسسان انجمن خوشنویسان و آقا سیدمرتضی برغانی پدر گرمای میرخان‌ها و محترم‌ترین نشان از بگیری و حمایت مجموعه‌ای از تالشگران و ثبت ملی بستنی برغان نشان از بگیری و حمایت مجموعه‌ای از تالشگران و متولیان است که احتمال کاشمان به طعم این خوراکی شیرین شده و طاق همت را آن قدر والا نهاده‌اند که به ثبت بستنی برغان همت گماشته‌اند. کاشمان شیرین و خنک و دمنشان گرم!

برغان اما میراث ماندگار دیگری هم دارد که اگرچه ریشه در کوچه پس کوچه‌های تاریخ نیم ایران‌زمین از قزوین و تبریز و شیراز و اصفهان و کرمانشاه گرفته تا هرات و بخارا دارد لکن همت حلقه نورانی اساتید مرحومان آقا سیدحسین میرخان کاتب قرآن و سیدحسن آقا میرخان «سراج‌الکتاب یا یامردی قلندری» همچون مرحومان علی‌اکبرخان کاوه و ابراهیم‌پس‌دزی تحت عنوان کلاس‌های آزاد خوشنویسی به بنای شستنی منجر شد که چلچراغ نورافشانش ده‌ها و ده‌ها معلم و هنرپژوهی دودماند که احصاء نام یک‌لایکشان از حشوئه این مقال خارج است. دریغ و صد دریغ که در وانفسایی که وزیر اماراتی مولوی بر گزاری جشنواره البرده، صرف عجیب‌ستیزی و مخالفت با خط پارسی از گنجاندن رشته نستعلیق در آخرین جشنواره البرده سرسبز زده و نتجتیافت جشنواره اسامال با گرایش‌های نسخ و ثلث... آن هم با رویکرد ترکی عربی برگزار شده، ساز هموزار بر ویولناتی دلسوزان شریف‌ترین هنر تجسمی ندارند یا شوربه‌های اصلا در باغ به رویتند. بقول یکی از استادان وقتی خطاب این سوال واقع شدند که استاد برای ثبت جهانی نستعلیق چه کار باید در چه جمله گفتند: «بگذارید ثبت ملی شود



ثبت جهانی پیشکش».

ظریفی امروز می‌گفت کاشکی این نستعلیق شما هم قابل مزه مزه و لیسیدن بود. افسوس که دوات سیاه دل تابیان تنها منروجی دوده و صمغ و مازو آن هم به زور بازوست که لاجرم کال لیسنده را جز به تلخی و سیاهی نمی‌کشاند. الغرض جشنواره وزین هنرهای تجسمی فجر که برآیند و معللی از قلیات‌های یکساله هنرهای تجسمی در سال پیش‌رو است (یعنی قاعدشاً هم بر این است) اسمال رنگ و لعاب دیگری بخود گرفت. اینجا این هنرمترضه را هم از من داشته باشیم. (اگر مسابقات قرانت قرآن با حذف رشته‌های قرانت و حفظ و ترتیل و صرفا مبتنی بر تواسیح برگزار شود چه سطحی برای آن متصور خواهد بود) این مثال را صرفا برای خوانندگانی آوردم که ممکن است به عمق حرکتی که در جشنواره فجر اسمال جرفاش زده شده آگاه نیستند. فراخوان جشنواره در حوزه هنرهای تجسمی منتشر شده است، بالمال بسیاری از طالبان حضور در آن مطلق سنت سنوات گذشته خوشنویسانی برپا شده است. خوشام، گفتم و جوابی نماند که به معیارهای حرفهای پذیرش آثارشان در این رقابت وزین، تن داده‌اند. اعلام نتایج آثار پذیرفته شده، ابخ بخ که نه تگرگی بود به درشتی تمکنان بر سسر خوشنویسان بی‌پناه! باور این موضوع که فلان و فلان و فلان هم در شده‌اند. برای جامعه خوشنویسی بسیار سخت بود. تا آنکه قلیق امید خفتر با مراجعه حضوری کمترین به دفتر جناب ملانوروزی (رئیس دفتر هنرهای تجسمی و رئیس موزه هنرهای معاصر) به‌عنوان مقام مسئول، با ظفره رفت ایشان در پاسخگوی سستیم و ارجاع به منصوبان فرودست، در میان‌جا، به گل رنگش نمود. توفیق کدلی هم هنرمند دوست‌داشتنی و عکاس دفاع مقدس جناب مجتبی آقایی دبیر جشنواره به حاصل نشتد. التهای پرسش بنده در کوجه صدفی در خیابان کارگر و محل دبیرخانه جشنواره، به دیدار با عزیزمی منتهی شد که پرده از راز: که نه... چشم به من گفت اسمال رویکرد جشنواره آرت مدرن و نوگرایانه است» اسمال اسمال تالار خوشنویسی موضوعیت ندارد ممکن است یک تابلو عکس، بغلی آن نقاشی، کنارش خط آن هم با رویکرد مدرن باشد»

در عین حال، جوابی دبیران و اعضای کمیته هنری حوزه هنرهای تجسمی شدم. گفتند: آقای دکتر کذا ... با حفظ احترام برای مجموعه خدم و قایل احترام انتخابی، برای من که بالغ بر سسی سال است، شاگرد مکتب عمامد و خوشه چین خرم میر و میرزاهای خط، هیچ نام در خور روزنی در کمیته گزینش آثار، درحوزه خوشنویسی ملاحظه نشد.

آقای دکتر جنتی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی! تلاش حقیر برای ارجاع دادن به مقالات و کوشش زعمای خوشنویسی این خطه، در دهدهای حکمرانی فراماسون‌ها بر این ملک و بوم، برای تغییر خط فارسی، زیزه بر کرمان بردن است. وقتی که نگاه از نوک یا تا فرق سسر فرنگی مآب شدن، شعرا، انتلکتوتل‌های از فرق برگشته این مکتب بود همین نستعلیق نویسان بودند که علم خط ایرانی، با همان اسلوب و ششمالی سنتی را برای حفظ نوشتار و پیامد آن ادبیات فارسی بر دوش کشیدند. از قضا وقتی در محفل، بزرگی چند بار واژه هنر قدسی و شریف خوشنویسی را بر زبان راند با پرسش هنرمند عزیز دیگری مواجه شد که برادر اصرار شما بر ستیاق کردن واژه قدسی و شریف به خوشنویسی چه به بابت است. پاسخی درخو کشید که «شما هر هنر دیگری را به علم عکاسی و نقاشی و مجسمه و... سرا که فرض کنید قرار از عمل هنرمندانه غافل آن احتمال دستمایه قرار دادن سوزهای سفید و سخیف و دمه‌یانی را در خود دارد اما آیا خوشنویسی را سراغ دارید که کالمی نازل‌تر از متن قدسی و عرفانی و سراسر بی‌فرمایند. این تدبیر! خود کرده باشد»! اصلا شاید یکی از دلالت تأخیر در ایجاد آثشی بین متون ادبیات نوگرایانه با خوشنویسی کلاسیک همین رتبه و مرتب‌های است که هنوز شاگردان می‌آموزند که بی‌وضو دست به قلم نبرند و تراشه قول هم در جز در آب روان نینازند. همین‌ها س نیست؟

آقای وزیر! جامعه خوشنویسان که بسیاری از آنها فارغ‌التحصیلان و اساتید مکاتب نوین هنری نیز هستند هیچ مخالفتی با نوگرایی - هنر مدرن ندارند اما حواسمان باشد همین چنین تکریم بغل گوش ما با سجات درصدد ثبت جهانی نستعلیق است. جشنواره‌های کذا و کذا با جواز چند ده هزار دلاری نشانه‌های تلاش برای همین سرق‌ت هنری است.

آقای وزیر! هنر خوشنویسی ما حتی با همان اسلوب کهن هنوز آن‌قدر کشش دارد که قابل باشد قایل جداگانه‌ای را برایش در جشنواره هنری از جمله فجر قرآن و با لسان لیل و حکمتانه خود به طراحان این سراسر بفرمایند. این تدبیر! و اگر آنقدر دلمشغول ماندگار شدن نشانان در عرصه هنر مدرن به قیمت حذف میراث ماندگار این مقله و این بواب و قلاوٹ و میرغلی و میرعکاد و دروشتن، ما به ایشان عرض می‌کنیم که جان برادر «این ره که تو می‌روی به تو برسد است»

**کوکچک جامعه خوشنویسی
■ احمد شعیبی‌ها**

در تماس امروز با رئیس انجمن خوشنویسان نیز بی‌اطلاعی ایشان و مجموعه تحت نظر در انتخاب و گزینش آثار مطلع شدم و البته قول مساعد ایشان برای دفاع از انجمن از ساحت هنرمندان خوشنوس مرهمی بود بر زخم قلب مجروح.

آقای وزیر! ترکیب کمیته هنری جشنواره اسمال و نگاه اعمال شده بر آن دست‌کم در حوزه خوشنویسی به گونه‌ای است که ناخواسته، تفل ذهنی، ما را به این کلام خواجه شیراز رهنمون می‌شود:

«شد آن که اهل نظر بر کناره می‌رفتند- هزار گونه سخن در دهان و لب

«خاموش»

آقای دکتر جنتی! طرح تو در انداختن و حتی تابوشکنی برای نیل به قله‌های تو

است اما آدرس عزیزان کمیته هنری جشنواره فجر اسمال اشتباه است. از زبان

قرآن و با لسان لیل و حکمتانه خود به طراحان این سراسر بفرمایند. این تدبیر! و اگر آنقدر دلمشغول ماندگار شدن نشانان در عرصه هنر مدرن به قیمت حذف

میراث ماندگار این مقله و این بواب و قلاوٹ و میرغلی و میرعکاد و دروشتن، ما

به ایشان عرض می‌کنیم که جان برادر «این ره که تو می‌روی به تو برسد است»